

سفره‌ی محبت

فاطمه صوفیان

آموزگار پایه‌ی اول - دبستان صدیقه کبری (س)
رامشیر خوزستان

داستانی را که می‌خوانید واقعی است، اما اسامی معلمان، دانش‌آموز و مکان‌های مورد اشاره، برای جلوگیری از سوءتعبیرهای تربیتی، تغییر یافته‌اند.



کیمیا جواب داد: «نه خانم! خواهرم پاک می‌کند، اما مثل این ماهی نیست. خواهرم ماهی را از شکم باز می‌کند، اما شما ماهی را از کمر باز می‌کنید.»

خانم جوادی، در حالی که ماهی را زیر شیر آب منبع کنار در مدرسه می‌گرفت، گفت: «این ماهی صبوره! باید از کمر باز بشه تا داخل بدنش را پر کنیم.»

کیمیا دیگر سؤال نکرد و به طرف خانم مسرت رفت و در حالی که آب دهانش را قورت می‌داد، پرسید: «خانم! اجازه بروم برایتان از خانه تخم مرغ بیاورم؟»

خانم مسرت با لبخند، در حالی که سیزی ماهی، کشمش، زرشک، مغز گردو و پیاز خلال شده را همراه سیر رنده شده در تابه روی چراغ خوراک پزی سرخ می‌کرد، گفت: «نه عزیزم! ما هنوز دو تا تخم مرغ برای صبحانه داریم.»

اردیبهشت ماه بود و هوا نسبتاً گرم. روزهای آخر درس در «دبستان کریم‌آباد» سپری می‌شد. خانم جوادی و خانم مسرت، آموزگاران مهربان دبستان لازم‌التعلیم روستای کریم‌آباد بودند؛ دبستان ۲ کلاسه و هر کلاسی ۲ و ۳ پایه. آموزگاران در کمال دوستی و صمیمیت تدریس را به عهده گرفته بودند.

کیمیا، دانش‌آموز پایه‌ی پنجم، زنگ آخر را که زدند، به خانه نرفت و همان‌جا کنار خانم جوادی و خانم مسرت در دفتر دبستان که اتاق خواب و نشیمن و آشپزخانه‌ی آموزگاران بود، ماند. کیمیا به دبستان فرزند خانم جوادی نگاه می‌کرد که در حال تمیز کردن شکم ماهی صبور بود. خانم جوادی نگاهی به کیمیا انداخت و پرسید: «کیمیا جان! مگر نمی‌خواهی به خانه بروی.»

کیمیا من و منی کرد و گفت: «کمک نمی‌خواهید؟»
خانم جوادی جواب داد: «مگر تو تا به حال ماهی پاک کرده‌ای؟»